

## آيا با دري گفتن، از اصل خویش دور ميشويم ؟

ما واقعا به گفته مولوی از اصل خویش دور مانده بودیم . ولی اصل ما در کجاست ؟ من در این باره بارها با چاپ نوشتار هایی زیر عنوان: « آيا دري زبان است يا لهجه » و « دري، فارسي، تاجيکي، ذری در سه گنج » و « آيا دري صفت فارسيست؟ » و « آيا فارسي از پارتي آمده است؟ » و از این گونه، دیدگاههايم را بيان کرده ام. چون مشتاقان و سر سپرده گان واژه فارسي دلیلی بر رد آنها نیاوردند ، اندیشيدم که موضوع ديگر به پايان خود رسیده است. ولی اينک دیده ميشود که ماجرا سرانواغز ميبابد و موضوع نام زبان به این ساده گیها راه برون رفتی نمی یابد. این روز ها رسانه بی بی سی بهانه خوبی به دست هواداران به اصطلاح «مدنیت مشترک » و « حفظ وحدت زبانی » داد تا هياهو بر پا کنند که نگذارید زبان مشترک ما را پارچه پارچه کنند بدانسان که قلمرو واحد ما را تقسیم کردند. این گفته ها آنقدر عوامفریبانه است که تیوری انتر نا سیونالیزم گارگری عوامفریبانه بود. امروزه سد ها کشور در جهان از بدنه کشور ها و امپراتوریهای بزرگ جدا شده و به زنده گی مستقلانه فرهنگی و سیاسی شان با سرفرازی ادامه میدهند . اروپا افریقا، امریکای لاتین و..... زبان ژرمانیک به چند زبان جدا شد و زبان سلاوی و انگلیسی نیز. این سخن بماند که ایکاش از ما چنین نمیشد و ما در زیر یک چتر بزرگ سیاسی و فرهنگی میزیستیم . ولی مگر میتوانستیم چنین کنیم؟ مذهب، ادبیات، شخصیتهاى بسته به این واحد قومی آن واحد قومی مگر اجازه میدادند؟ آيا همین اکنون ایران با ما صادقانه در یک همگرایی فرهنگی قرار دارد ؟ درین باره نمیگویم که دوستانی آزرده خواهند شد ولی رویداد های دهه های پسین به پرسش من نه میگوید. ولی با قاطعیت میتوانم گفت که ما با تاجکستان همزبان دیگر مان زمینه های این همگرایی را داریم. ولی سینه چاکان ایران، تاجکستان را نمی پذیرند. تاجکستانی که همواره از در دوستی باما پیش آمده و مرز هایش نیز مرزهای صلح و برادری بوده است . بگذریم.

از موضوع دور نشوم . برخی از دوستان ادعا دارند که اگر در کشور نام فارسی بود، وحدت زبانی ما به دست می آمد ولی اگر دري گفتیم از آن جا که این واژه بر اساس یک توطیه سازمان یافته از سوی برتری جویان قبایلی، به وجود آمده است، وحدت زبانی را برهم میزند. لب و لباب استدلال دوستان همین است. من در نوشتار پیشینم آورده بودم که : ۱- نام فارسي بیشترین در برابر نام تازی یا عرب یعنی به معنای غیر عرب و به معنای عجمی یا ایرانی به گونه عام به کار رفته. ۲- به معنای زبان زردشیها(پهلوی) به کار برده شده نه زبان امروزی ما ۳- گاهی هم به معنای زبان منسوب به فارس . اینک چند مثال : مولف مجمل التواریخ والقصص مینویسد : « سلمان را فارسي خوانند ، از برای آن که عرب همه زمین عجم را فارس گفتندی . » و استاد جلال همایی دانشمند معاصر ایران مینویسد : « چنان که میدانیم نویسنده گان و شعرای قدیم ایران شعر و نثر خود را دري می نامیدند و این زبان را به علتی زبان فارسي هم میگویند و از فارسي در اینجا مراد ایرانیست ». این باور را استاد ذ. صفا نیز ابراز کرده است . ( مراجعه شود به مقاله « آيا دري صفت فارسيست ؟ »).

حالا کسانی که ادعا دارند نام زبان ما فارسی بوده است از کجا به این استنتاج رسیده اند؟ مگر نخوانده ایم که نخستین نام زبان را **دری** گفته اند و این نام تداوم تاریخی خود را همچنان تا امروز جسته و گریخته حفظ کرده است. نه صفتی یا لهجه بی از فارسی یا به قصد ایجاد تفرقه میان دری و فارسی چنانکه نا آگاهان ما ادعا دارند. البته منکر نمیتوان شد که جابجایی از فارسی هم به عنوان زبان یاد کرده اند مثلن حافظ که میگوید: ترکان پارسی گو بخشنده گان عمرند = ساقی بده بشارت رندان پارسا را. پس این نام کهن و مایه ور دری است که اصل فرهنگ خراسانیان را میسازد. باز تاکید میکنم که نام فارسی هم یکی از نامهای معاصر زبان ما است. با تفاوتهای اندک.

چنانکه از دانشمندان بنام ایرانی آوردم هر جا که در شعر از پارسی نام برده شده، ایرانی یا عجمی مراد شان بوده است نه زبان فارسی. یعنی نشان دادن تقابل ایرانیان یا عجمیان با زبان عربی (تازی) و یا هندی. به چند نمونه نگاه کنیم:

وقتی یعقوب لیث صفار از شاعران به زبان عربی قصایدی شنید گفت. چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ ومولف تاریخ سیستان میگوید که از آن پس شاعران او را به پارسی شعر گفتند. دیده میشود که در اینجا شعر عجمی (فارسی) در برابر عربی، در تقابل قرار داده شده یعنی ضد عرب. یا در نمونه هایی از شاعران:

۱- اشعار به پارسی و تازی      برخوان بدار یادگارم. ناصر خسرو

یا: پارسی گو گرچه تازی خوشتر است = عشق را خود صد زبان دیگر است. مولوی

یا: گداخت مایه صبرم زبانتگ شکر لفظت = گه عتاب نمودن به پارسی و به تازی. سنایی.

یا: چو من تازی نمیگویم به گوشم پارسی گوید = چو نامت پارسی گویم کند تازی مرا لایه = چو تازی وصف تو گویم برارد پارسی زاری. سنایی.

یا: چو اب میرود این پارسی به قوت طبع = نه مر کبیست که از وی سبق برد تازی. سعدی

یا: در تقابل هند و ایران: شکر شکن شوند همه طوطیان هند = زین قند پارسی که به بنگاله میرود. حافظ

یا: اگر چه پارسی نامند اینها = ولی در هند زانند از زمینها. امیر خسرو

یا: هندیم از پارسی بیگانه ام = ماه نو باشم تهی پیمانها ام. اقبال

یا: اندر عرب در عربی گویی او گشاد      واو باز کرد پارسیان را در دری فرخی

در این بیت فرخی و ابیات ذکر شده در بالا، از کاربرد واژه های پارسی، فارسی پارسیان مرادگوینده گان، ایرانی یا عجمیها است که در برابر بیکانه گان عرب یا هند به کار گرفته شده است. ولی در بیت زیرین، خاقانی از آوردن واژه (آتش پارسی) به معنای آیین زردشتی در برابر آیین تازیان یاد میکند و زبانش را دری میخواند:

دید مرا گرفته لب، آتش پارسی زتب      نطق من آب تازیان، برده به نکته دری. خاقانی

در بسا جا ها بار ها فردوسی، عنصری، فرخی، سنایی، نظامی، جامی و در سده های پسین جسته و گریخته از نام دری یاد کرده اند. برای ما امروز این مهم نیست که کی نام زبان را دری گفته و کی فارسی. مهم اینست که دیده شود کدام نام به عنوان زبان گویشوران خراسان اصالت و پارینه گی تاریخی دارد.

این که عوام الناس فارسی را به جای نام دری به کار برده اند و میبرند دلیل منطقی برای برتری نهادن نام فارسی به جای دری، نمیتواند باشد. علت‌هایی داشته است که من به آنها پرداخته ام. تکرارش در این مختصر گنجایی ندارد.

از سویی هم، سخن بر سر این نیست که واژه دری را کی چگونه تفسیر میکند. اگر افغان ملتیه ازان تعبیر نادرست دارند و هر واژه بی را که ریشه کهن آریانی داشت، بیگانه تلقی میکنند و اگر ریشه عربی داشت و یا پشتو، آن را واژه دری می‌شمارند، این گونه برخورد کردن به مساله زبان و پاسداشت از آن، از ریشه نادرست و احساساتی است. دوستانی در اکادمی علوم گواهند که همین چند ماه پیش در کمیته توحید املا بر سر چنین مباحثی، با سلیمان لایق در گیر شدم. لایق با بی پروایی استدلال میکرد که بگذار هر واژه بی که مردم آن را بفهمند و کاربرد داشته باشد چه عربی چه غیر عربی به کار باید گرفت. سچه سازی زبان کار درستی نیست. من گفتم شما که در کمیته توحید املا زبان پشتونیزتشریف دارید چرا این را به اعضای پشتونیز توصیه نمیکنید که سد ها واژه دری و عربی را تغییر شکل میدهند و آن را پشتو می‌سازند؟. واژه های معصوم = ماشوم. وقت = وخت و شام = ماشام. پخته = پاخه و هزاران واژه دیگر از این دست. یعنی کار خوبی میکنند. البته پاسخی نداشت. دفع الوقتی کرد و گذشت. در نشستهای بعدی دیگر مرا دعوت نکردند. خوب برخورد هایی از این دست وجود دارد. از این گونه هنجار های ناهنجار نباید این نتیجه به دست آید که در افغانستان زبان دری یعنی معجون مرکبی از واژه های عربی و اردو و پشتو. یعنی به جای دانشگاه، پوهنتون گفتن. بنابراین زبان را نباید دری بنامیم باید آن را فارسی گفت که چنین نارواییهایی در آن نیست یا که کم است. در این باره استدلال آقای شفیع عیار به یاد می آید که در برنامه اش گفت: ما همت کنیم زبان خود را نیز بهتر سازیم و از هجوم واژه ها پاکسازی کنیم. گناه نام زبان دری چیست؟ و با شوخی گفت چون ما توان اقدام کار نیک را نداریم عده بی می‌خواهند بروند خود را به بدنه ایران بچسپانند که برادران همزبان! ما را هم در بغل تان بگیرید تا کمی از امتیازات شما به ما هم برسد که هرگز نمیرسد. یا دری ما چون خراب است ما هم نام زبان را فارسی می‌گوییم. درحالی که زبان دری با آن پیشینه نیرومند گویشی و تاریخی اش که نام اصلی زبان مشترک حوزه بود، ولی چون حوادثی روی داد و خراسان گرفتار هجوم همسایه ها قرار گرفت و پس از سده دهم تجزیه شد و در سده های ۱۱ و ۱۲ هجری دچار فترت فرهنگی بود. بنا براین عوامل، عقب افتاد و به ویژه قدرت یافتن قبایل و رویداد های خونین و کشمکشهای سران ابدالی و احمد زاییها، تداوم آفرینشهای علمی و ادبی را در خراسان کند ساخت. ولی در ایران در دوره صفویه و قاجاریه فضای نسبتن بهتر فراهم بود. و اما این گفته ها به هیچ عنوان دلیل آن نمیشوند که نام فارسی را جاگزین دری بسازیم. دری افتخار خراسانیان و نام اصلی زیانمان است. (دوستانی می‌خواهند دلایل اصالت زبان دری را بدانند، به مقاله های یاد شده در بالا نگاه کنند.) آنانی که نام فارسی را برتری مینهند دلیلی مستند ندارند. تا جایی که من خوانده ام می‌گویند: ۱- برای ضدیت

نشان دادن با قبایل جفایبیشه که طرفدار دری نامیدن زبان استند، باید فارسی گفت تا از فرهنگ عمومی مدنیت فارسی جدا نمانیم. ( مگر مدنیت دری و فارسی دارد؟) ۲- نام فارسی نام جهانی شده است! آیا این دلایل برای ما ارزش آن را دارد که هویت حقیقی خود مان را در هویت دیگران بجوییم؟ آیا دوستان به این اندیشیده اند که امروز که از بد روزگار حوزه فرهنگی قدیم ما به سه حوزه جدا از هم بخشبندی شده است، و کشورهای مستقلی به نام ایران، تاجکستان و افغانستان شکل گرفته است، میتوان این سه گانه گی را نادیده گرفت و به نفع یکی ازین حوزه ها شعار داد؟ در حالی که میدانیم سیاستشان، فرهنگشان، فلکلورشان، موسیقیشان و رقصشان همه از هم فرق دارد. این گونه شعار دادنهای میان تهی، وابسته گی غیر مجاز ما را به همسایه گان ما نشان نمیدهد؟ آیا باری از خود پرسیده ایم چرا نام فارسی جهانی شد و نام دری نشد؟ آیا این نشدن به این معناست که ما برحق نبودیم و زبان دری کمی و کاستی داشت و فارسی نداشت؟ یا علتش این بود که شهنشاه ایران با آن ناسیونالیزم تند پهلوی خواهانه اش و با ایجاد روابط گسترده اش با جهان، نام فارسی را به گوش جهانیان رساند؟ و همه قلمروهای فرهنگی گذشته را به نام ایران و فارس سجل کرد. برعکس در کشور ما قوم گرایان حاکم هم به آسیاب شهنشاهی آب ریختند و گفتند در ملک ما زبان پشتو بومی است و فارسی یا دری مال شما و یا کم از کم خاموشی اختیار کردند. ولی در همان سالها روشنفکران آگاه ما سدا های خودشان را داشتند. باری احمد علی کهزاد در سال ۱۹۵۱ در مجلس علمی در موزیم ملی ایران از ملک موروثی زبان نیاکانش چنین یاد کرد و به ایرانیان گوشزد کرد که نباید به میراث مشترک حوزه، خود سرانه تاخت. او گفت: «هیچ شبه یی

نیست که پرورشگاه اولیه زبان دری در حصص شمالی افغانستان بود که از پامیر تا هریود را در بر میگرفت. و در ماورالنهرهم رواج داشت. بعضی ها تصور کرده اند که زبان دری معجونی است مرکب از زبان پهلوی ساسانی و لغات و عربی حالانکه یکی از صفات زبان دری حقیقی عدم دخالت زبان عربیست و چند قرن پیش از زبان عربی در افغانستان تکلم نموده بود. از جانب دیگر دری زبان نیست که بعد از نابود شدن زبان پهلوی ساسانی به میان آمده باشد بلکه دری و پهلوی دو زبانی است که موازی هم، یکی در افغانستان و دیگری در ایران به میان آمده و نشو نما کرده و به زمانهای معین از این طرف به آنطرف و دیگری از آنطرف به این طرف پراکنده شده است.» ( بر گرفته از مقاله میر عنایت سادات، سایت اریایی )

این سخنان جاودانیاد کهزاد وبسیاری دیگر این را میرساند که دانشمندان آگاه ما به زرق و برق تبلیغات ایرانیان تسلیم نشده اند و از مواریت ارزشمند کشور شان پاسداری کرده اند. جالب اینست که برخی از کسان که در پیشوند نامهای شان پروفیسور و دکتور وشاعر و نویسنده را دارند، در متن این هیاهو به نفع ایران، کشور شان را به هیچ میگیرند و به بهانه های غیر علمی خانه خویش را خرابتر میکنند. لست درازی ارایه میکنند که ما طرفدار نام فارسی استیمو نام دری را به رسمیت نمی شناسیم. اینکار را حتا با جعل پردازی شکل میدهند. سه تن از دوستان به من پیام فرستادند که: من مرکز به آن لست موافقت نکرده ام ولی نام مرا در لست جا داده اند.

آیا این گروه از خود پرسیده اند که چرا به جای آنکه از ارزشهای میهن خودمان که یکی از آن نام کهن و غنا مند دری است آن را به کشور دیگری که امروز از مانیست و با ما نیست منسوب سازیم. در این موضوع نمیخواهم بپیچم که در نوشتارهای دیگر پرداخته ام بخوانند و رد کنند. این زبان را فارسها نساخته اند تا با سرنوشت آن بازی کنند.

زبان دری ظرفیتهای خوب و شیرینی دارد که فارسی ایرانی نداشته و ندارد. ترکیبهای زیبای دری را در نوشتارهای نویسنده گان گذشته مان بیهقی، بلعمی منشی نصرالله، گردیزی و سد هاتن دیگر بخوانند و بگویند. اینها از ما نبوده و دری نیست، فارسیت. جوانکی ادعا کرد که مولوی فارسی گفته نه دری! اگر بپرسی مولوی همان زبان گویشش را از کجا آورد از بلخ یا از فارس؟. او که از ایران آنروز به اصطلاح امروز ترانزیت گذشت و حتی یک ماه را در آن سرزمین ماندگار نشد چگونه زبانش فارسی شد؟ شاید بگویند فرقی میان فارسی و دری نیست. بسیار خوب اگر اینطور است پس اینهمه غوغا برای چیست؟ نویسنده های معاصر افغانستان یا بهتر بگویم خراسانی، مانند باختری، رزاق مامون، صبورالله سیاسنگ، اسد بودا، استاد عین ادین نصر ودهها تای دیگر، با کاربرد زنده زبان دری که میان مردمان فرهیخته ملت شان ساخته و پخته شده، نثر و شعر شان را مایه ور کرده اند که سخن شان در دلها مینشیند و بر زبانها جاری میگردد. اگر بعضیها فکر کرده اند که همه از ایران به ما رسیده است اشتباه میکنند آدمکهای بی ریشه و کم مایه میپندارند اگر واژه های ایرانی را به کارگیرند زبان شان تازه و زیبا جلوه خواهد کرد و قابل پذیرش. نه چنین نیست. برخیها با خام اندیشی میگویند زبان مرز نمیشناسد. هر آنچه را که از بیگانه میگیریم درست است. نه چنین نیست. دانشمندان جهان به این باورند که زبانها هم حد و مرزی دارند. ما حق نداریم زبانمان را از واژه های وامی پرکنیم و به آنها دل خوش کنیم. ما تنها واژه هایی را میتوانیم بپذیریم که با ساختار نحوی زبان ما همسانی داشته باشد، با ما بیگانه نباشد و ما آنها را در ظرفیت زبانی خود ما نداشته باشیم. ولی واژه های مانند: افاقیا، خیس، پرسه زدن، پاتوق، ولگرد و شماری دیگر که برای دری زبانان قابل پذیرش نبوده و مفهوم نیست. نباید آنها را به کار بست. چرا که ما برای اینها واژه های زیبای خودمان را داشته ایم و داریم مانند: اکاسی، تر، گام زدن-قدم زدن-چکر زدن، باشگاه یا میعاد گاه یا چای خانه، ایله گرد و... یعنی هر آنچه که سبکسرانه وبدون تفکر به وام گرفته شود، ساخته گی، پوک و بی معنا میباشد. در شعر امروز ما، آنانی که به زبان دری جاری بها داده اند، زبان شسته و گرما بخشی دارند به زبان شعر شاعر جوان ما آقای کاوه جبران ببینیم که با چه مهارتی از کارگاه زبان دری حله هایی را به کار گرفته و شعرش را با ترکیبهای مردمی مردم خودش آراسته است که خواننده هیجان زده میشود:

نتم را توتّه توتّه میگذارم بر دو راهیها. یا:

نترس از گم شدن مریم سراغم آمدی هرگاه

سهم این مرد روانی انتحاری میرسد. یا:

در قمار زنده گی سکس و سیاست مال تو

روی سیم برق زاغی ناگهان بی تاب شد. یا:

شهر هو میزد که عطرت را شمالک پخش کرد

به دعای تو دوتا دیده پر نم دارم. یا

جان من جور و تیار است چرا مشکوکی

گله از بخت پدر لغنت خود هم دارم. یا:

حرف تنها به سر چهره گالگون تو نیست

اصلن بلای بد شده این بچه بر سرت

از حس درد ناک خودم کودک خرت

شبه‌ها شراب و لندغری عادت‌م شده	مادر ببین که در بدری عادت‌م شده
افسانه‌های بچه‌کاکل زری کنی	باز امدم که قصه دیو و پری کنی
وقتی که شیطننت بکنم لت کنی مرا	باز امدم که باز نصیحت کنی مرا
این زنده‌گی بدون تو دنیای گنده‌گیست. یا:	اغوش تو حقیقت دنیا و زنده‌گیست
برای قتل یارت در بغل چاقو بگردانی	به نفرینم گرفتارت کنم آخر چرا نامرد
کبابم را ازین پهلو به ان پهلو بگر دانی .	مرا آتش زدی خیر است اما میشود گاهی
ببندی مثل تعویذی و در بازو بگردانی .	امید باطلی دارم پس از من دستمالم را

این واژه‌های جبران از لهجه فارسی نیست ، از لهجه شیرین دری است .

این آگاهانه‌گی کاوه برای کاربرد از زبان زنده‌کشورش است که به او امتیاز بخشیده و سخنش را دلپذیر ساخته است و نه واژه‌های معمول در کشور های همسایه. البته این هم گفتنی است که در کار گاه کاربرد واژه گان او واژه‌هایی هم است که صورت تقلیدی دارند. ولی آن واژه‌ها ویژه‌گی برجسته زبان کاوه را بازتاب نمی‌دهند .

خوشبختانه شاعران افغانستان به ویژه نسل نو ما در غزل از این دست ابتکاراتی دارند که بسیار ستودنیست . نسل پیشین نیز از مایه‌های بیانی مردمی پس از سالیان فترت فرهنگی، در اشعار خویش واژه‌های زیبای زبان دری گفتاری را به کار بسته‌اند و تقلید از سبک هندی یا عراقی یا خراسانی را یکسو رانده‌اند . شاعرانی چون شایق جمال، عشق‌ری، صفا و..... اگر یک دو دهه پیشتر شاعر بزرگ ما و اصف باختری بر شعر مهدی اخوان ثالث نظر داشت و یا رهنورد زریاب بر صادق هدایت گرویده بود اکنون سخن‌شناسان جوان ما راه مستقلی را در پیش گرفته‌اند و بیشتر کارمایه‌های ادبی شان بر زبان زیبا و ترکیب‌های پوینده زبان دری و نحو وابسته به آن استوار است. این از خود آگاهی جوانان ما سرچشمه می‌گیرد نه از دنباله روی.

من باز می‌گویم : نام زبان ما نه فارسیست نه فارسی دری. چون ترکیب فارسی دری هیچ تعبیری ندارد جز بی معنایی. اگر دری را صفت دری بگوییم که این جفا در حق زبان دری است. چون میدانیم که نام اصلی زبان دری بوده است. بیایید ما هم نام کهن دری را با تکرار و باربارگفتنهای خود، جهانی سازیم. هم اکنون جهان با ما در داد و گرفت‌های خویش نام دری را به کار می‌برند. سفارتخانه‌های کشورهای بیگانه مجبورند نام رسمی زبان ما را به کار ببرند. این کار به هیچ وجه ما را از فرهنگ عام زبان ما جدا نمیسازد بلکه برای ما به عنوان یک کشور مستقل ، استقلال فرهنگی و هویتی میبخشد. در کلیپی از زبان رهبر خردمند تاجکستان امام علی رحمان ترکیب زیبایی در قدر دانی از دوشیزه غزال عنایت، شنیدم که برای ما سرمشق خوبی میتواند باشد. او از ترکیب ( دری تاجکی ) یاد کرد. اگر دوستان خردمندانه بیندیشند این نام، نام به جا و پذیرفتنی برای حوزه مشترک فرهنگی ما میتواند باشد. زیرا نام زبان ما که از لحاظ تاریخی دری و از دید تباری تاجکیست. نیکو و شایسته بالیدن است. این هم برای ایرانیها هم برای ما و هم برای تاجکستان ، یگرنگی و همدلی می‌آورد . تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.